

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریرات جلسه چهارم

(المقصد الاول) (فی القطع)

مقصد اول از سه مقصد کتاب پیرامون قطع و اقسام آن و احکام آن است و در این مقصد پنج مطلب کوتاه ولی مهم و سپس چهار تنبیه دقیق مورد بحث است که به ترتیب خواهد آمد:

(مطلب اول):

در این مطلب چند نکته اساسی مطرح است و قبل از بیان آنها مقدمه‌ای کوتاه داریم:

هریک از قطع و ظن و شك:

گاهی مستقیماً به خود حکم شرعی تعلق می‌گیرد که مقصود اصلی بحث همین است مثل قطع به وجوب یا ظن به وجوب و یا شك در وجوب و حرمت و ...

گاهی به موضوع حکم شرعی تعلق می‌گیرد مثلاً قطع پیدا می‌کنیم به خمر بودن این مایع و هکذا ظن و شك، با حفظ این مقدمه می‌گوئیم:

نکته اول: هنگامی که مکلف به حکمی از احکام و یا موضوعی از موضوعات احکام قطع پیدا کرد مادامی که قطع موجود است پیروی نمودن از آن واجب است.

نکته دوم: حاکم به این وجوب متابعت عقل است چون مورد از موارد مستقلات عقلیه است.

نکته سوم: دلیل این حکم عقل عبارتست از اینکه قطع طریق به سوی واقع است و واقع را بکماله و تمامه به مکلف نشان می‌دهد و وقتی مکلف واقع را مشاهده نمود یعنی مصلحت ملزمه را و یا مفسده ملزمه را دید دیگر حالت منتظره‌ای ندارد و قاطعانه می‌گوید: باید امتثال کنی.

نکته چهارم: بعضی از امور طریقتشان به سوی واقع مجعول به جعل شارع است یعنی شارع آنها را طریق قرار داده و فرموده نزله منزله العلم و آنها عبارتند از ظنون معتبره ولی قطع طریقتش به سوی واقع ذاتی است یعنی از خود ذات قطع می جوشد و مجعول کسی نیست.

البته بحثی است که :

آیا طریقت عین ذات علم و تمام حقیقت علم است که العلم هو الانکشاف كما هو الحق

یا طریقت از لوازم ذات علم است که العلم ذات ثبت له الانکشاف .

ولی هر کدام که باشد با آمدن قطع طریقت هم می آید و انفکاک آن از قطع محال است یعنی معقول نیست که قطع بیاید ولی طریقت نداشته باشد و بعدا شارع یا هر جاعل و معتبر دیگری طریقت را به آن اعطا کند، خیر دست جعل و اعتبار از دامان بلند قطع کوتاه است و به قول معروف «لا تناله يد الجعل نفيا و اثباتا»

دلیل اینکه حجیت قطع ذاتی است نه اعتبار شارع نفیاً و اثباتاً:

اما اثباتا یعنی کسی نمی تواند به قطع طریقت را بدهد:

زیرا قطع طریقت را به همراه دارد و این اعطا تحصیل حاصل است و به عبارت دیگر ایجاد الموجود است و هو محال چنانکه اعدام المعدوم محال است آری چیزی که موجود نیست ولی امکان وجود دارد ایجاد به آن تعلق می گیرد و نیز چیزی که موجود است ولی قابل نابود شدن، اعدام به آن تعلق می گیرد و گرنه ایجاد الموجود و اعدام المعدوم با حفظ موجود بودن بی معنا است و مستلزم اجتماع تقیضین است.

و اما نفیا یعنی کسی نمی تواند طریقت را از قطع سلب کند و بگوید این قطع تو طریقت ندارد

به دلیل اینکه سلب طریقت مستلزم تناقض است و استحاله اجتماع تقیضین از ابده بدیهیات و مبدأ المبادی تصدیقات است و با انکار آن هیچ معلوم تصدیقی معتبر نیست علاوه بر اینکه مستلزم سلب الشيء عن نفسه و یا سلب لوازم ذات شیء از شیء است و این هم از محالات است

نتیجه اینکه: لا اشکال فی وجوب متابعة القطع ما دام موجودا ...

نکته‌ای که نباید غفلت شود اینکه بحث ما در باب قطع پیرامون مطلق الاعتقاد الجازم است چه این اعتقاد جزمی مطابق با واقع باشد که نامش یقین است و چه مخالف واقع باشد که نامش جهل مرکب است که در واقع شخص نمی‌داند ولی نمی‌داند که نمی‌داند بلکه خیال می‌کند که می‌داند.

(مطلب دوم):

کلمه حجت معانی گوناگونی دارد که در کلمات علماء به آن معانی استعمال شده:

- 1- حجت گاهی به معنای وجوب متابعت می‌آید القَطْع حجة ای يجب متابعته.
- 2- و گاهی حجت به معنای طریقت به سوی واقع می‌آید القَطْع حجة ای طریق الی الواقع.
- 3- و گاهی حجت به معنای معذر بودن است القَطْع حجة ای معذر عند الخطاء.
- 4- و گاهی حجت به معنای منجز بودن است القَطْع حجة ای منجز للواقع عند الاصابة.
- 5- و گاهی حجت به معنای ما به یحتج علی الغیر آمده القَطْع حجة ای به یحتج المولی علی العبد ان کان قطعه موافقا للواقع ولم یعمل و العبد علی المولی اذا عمل به و الحال انه مخالف للواقع.
- 6- و گاهی حجت به معنای مجموعه صغرا و کبراى منطقی آمده کما هو المعروف عند المناطقة.
- 7- و گاهی حجت به خصوص حد وسط در استدلال گفته می‌شود لان الاوسط ما به یحتج لثبوت الاکبر للاصغر.
- 8- و گاهی حجت به اصطلاح اصولی است ای کل شیء یثبت متعلقه ولا یبلغ درجة القَطْع.

حال از مجموعه این معانی متعدد حجت به پنج معنای اول هم بر قطع اطلاق می‌گردد و هم بر امارات ظنیه معتبره و حجت به معنای ششم نیز از محل بحث خارج است آنما الکلام در معنای هفتم و هشتم است که مرحوم آیه الله مظفر در مباحث حجت از اصول فقه در اصطلاح اصول را به معنای هشتم دانسته و مرحوم شیخ اعظم حجت در اصطلاح اصولی را به معنای هفتم دانسته و فعلا بحث ما در اصطلاح شیخ است اگر چه این دو تعبیر تفاوت ماهوی با یکدیگر ندارند.

تعریف حجت در نگاه شیخ اعظم:

در هر حال مرحوم شیخ می‌فرماید: حجت در اصطلاح اصول عبارتست از حدّ وسطی که به واسطه او اکبر برای اصغر ثابت می‌گردد و به عبارت دیگر حکمی برای موضوعی اثبات می‌گردد و همین حدّ وسط واسطه در قطع به نتیجه یعنی ثبوت الحکم للموضوع است و حجت به این معنا حقیقتاً بر امارات ظنیه معتبره اطلاق می‌گردد یعنی امارات ظنیه واسطه می‌شوند برای اثبات احکام برای موضوعاتشان.

فی المثل در باب موضوعات می‌گوئیم:

صغری: هذا مظنون الخمرية ((چون بینه بر خمریت آن مایع قائم شده و بینه ظن آور است)).

کبری: کل مظنون الخمریه حرام

نتیجه: فهذا حرام

و یا در باب احکام می‌گوئیم:

صغری: هذا الفعل مما افتي المفتي على تحريمه

کبری: کل ما افتي المفتي بتحريمه فهو حرام

نتیجه: فهذا حرام

مثال دیگر:

صغری: هذا الفعل مما قامت البينة على كونه محرّما

کبری: کل فعل یكون كذلك فهو حرام

نتیجه: فهذا حرام

نکته: در این مثال شیخ اشکالی به چشم می‌خورد و آن اینکه:

بینه در موضوعات کاربرد دارد. یعنی دو نفر عادل بگویند این مایع آب است یا خمر است و یادر احکام وضعیه به کار می‌آید. یعنی دو نفر عادل بگوید: این مایع نجس است یا پاک است و امثال آن اما در احکام شرعیه از قبیل حرمت و وجوب و

... بینه مؤثر نیست که دو عادل بگویند هذا حرام و آن شیء حرام شود و لذا بهتر بود مثال می آوردند به اینکه: هذا مما قامت الیینه علی طهارته او نجاسته و ... مگر کسی بگوید مراد شیخ از حرمت، حرمت وضعی یعنی همان نجاست است بنابراین اشکالی نیست.

حال در تمام این موارد اماره ظنیه از قبیل بینه در موضوعات و فتوای مفتی در احکام حدّ وسط واقع شده برای اثبات الحرمة او النجاسة برای موضوعاتشان.

اما حجت به این معنا بر قطع اطلاق نمی شود یعنی قطع واسطه در اثبات اکبر برای اصغر نیست بلکه در باب قطع خود واقع را می آوریم و حکم را روی آن بار می کنیم.

فی المثل در باب احکام شرعیه اگر قطع پیدا کردیم که فلان امر واجب است نباید بگوئیم:

صغری: هذا مقطوع الوجوب

کبری: کل مقطوع الوجوب يجب مقدمته

نتیجه: فهذا يجب مقدمته

یا این مثال:

صغری: هذا مقطوع الوجوب

کبری: کل مقطوع الوجوب يحرم ضده

نتیجه: فهذا يحرم ضده

بلکه باید خود عنوان واقعی را بیاوریم یعنی بگوئیم:

صغری: هذا واجب

کبری: کل واجب يجب مقدمته او يحرم ضده

نتیجه: فهذا يجب مقدمته او يحرم ضده

یا در باب قطع به موضوعات احکام شرعیه نباید بگوئیم:

صغری: هذا مقطوع الخمریه

کبری: کل مقطوع الخمریه حرام

نتیجه: فلهذا حرام و يجب اجتنابه

بلکه باید بگوئیم:

صغری: هذا خمر

کبری: کل خمر حرام

نتیجه: فلهذا حرام

سؤال مهم: چرا قطع واسطه در اثبات اکبر برای اصغر واقع نمی شود ولی ظن واقع می شود؟

جواب: قطع اگر بخواهد وسط واقع شود دو تالی فاسد دارد که به عقیده مرحوم شیخ این دو اشکال در واسطه شدن ظن

وجود ندارد:

و آن اینکه:

1- به عقیده عدلیه (امامیه و معتزله) احکام شرعیه برای عناوین واقعیه ثابت می باشند و علم و جهل در اصل ثبوت

حکم برای موضوع دخالت ندارد بلکه در تنجز حکم دخیل است و لذا اگر بگوئیم: کل مقطوع الوجوب يجب مقدمته

یا کل مقطوع الخمریه یحرم این کبرای کلی باطل و کذب است . چرا؟!؟

زیرا: به عقیده ما شارع مقدس مقطوع الخمریه را تحریم نکرده و مقدمه معلوم الوجوب را واجب نکرده بلکه خمر واقعی

را حرام کرده و مقدمه واجب واقعی عند الله واجب شده - كما ثبت فی محله - پس، آوردن قطع در حد وسط با مبنای ما

نمی سازد

بله بر مبنای اشاعره آوردن قطع بلا مانع است چون به عقیده آنها علم شرط اصل التکلیف است.

2- اصولاً اطلاق حجت به معنائی که مد نظر شیخ است بر قطع معقول نیست زیرا که حجت عبارتست از آن حد وسطی که به واسطه او قطع به مطلوب حاصل می گردد فی المثل در مثال:

صغری: العالم متغیر

کبری: کل متغیر حادث

نتیجه: فالعالم حادث

ما به برکت تغیر یقین پیدا می کنیم به حدوث عالم آن وقت چگونه حجت بر خود قطع اطلاق شود یعنی قطع واسطه می شود برای قطع به مطلوب اینکه تحصیل حاصل است .

به عبارت دیگر لازمه اش اینست که سبب و مسبب یکی باشند و به عبارت سوم آوردن قطع در حد وسط عبث و بیهوده خواهد بود .

به خلاف باب ظن که آنجا وساطت این اشکال را ندارد زیرا به واسطه قرار گرفتن ظن در وسط قطع به مطلوب حاصل می شود البته منظور اینست که با قیام اماره یقین می کنیم که وظیفه فعلی ما این است و گرنه با مظنه که قطع وجدانی به مطلوب حاصل نمی شود.